**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه463 – 03/ 08/ 1400 استصحاب کلی /تنبیهات /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث بر سر این بود که آیا اشکالات مطرح شده در استصحاب فرد مردد، در استصحاب کلی هم جاری است یا نه؟

یکی از اشکالات استصحاب فرد مردد این بود که این استصحاب، با استصحاب عدم فرد طویل \_البته با ضمیمه علم وجدانی به عدم فرد قصیر \_ معارض است؛ ما می دانیم فرد قصیر زائل شده است حال اگر استصحاب کنیم که فرد طویل هم موجود نیست، ضمیمه این اصل با وجدان عدم قصیر، با بقای فرد مردد سازگار نیست.

# تعیین مجرای استصحاب عدم فرد طویل

نکتۀ اصلی بحث این است که ببینیم استصحاب عدم فرد طویل کجا جاری می شود تا با استصحاب بقای فرد مردد تعارض کند چون در برخی موارد از همان ابتدا، استصحاب عدم فرد طویل با استصحاب عدم فرد قصیر تعارض نموده و در مرحلۀ بقا مجرا ندارد تا با بقای فرد مردد تعارض کند.

## صور علم اجمالی بین قصیر و طویل

**صورت اول**: صورت اول این است که ما از ابتدا علم اجمالی به حدوث فرد قصیر یا فرد طویل داشته و از همان ابتدا علم به طویل بودن یک طرف نیز داشتیم؛ این صورت \_البته بنابر مبنای متعارف در تنجیز علم اجمالی در تدریجیات\_ از محل بحث خارج است چون بنابر مبنای متعارف در تدریجیات، خود علم اجمالی به حدوث احد الفردین، نسبت به مرحلۀ بقا نیز تنجیز می کند و در نتیجه خود علم اجمالی تنجیز مرحلۀ بقا را اثبات نموده و نیازی به جریان استصحاب نیست چرا که جریان استصحاب برای این است که اثر فرد مردد که همان تنجیز نسبت به فرد طویل در مرحلۀ بقا است، بار شود و فرض این است که خود علم اجمالی از ابتدا این تنجیز را به دنبال داشته است.

**صورت دوم**: صورت دوم این است که از همان ابتدا علم اجمالی به حدوث احد الفردین داشتیم و علم به طویل بودن یک طرف نداریم \_اعم از این که اصلا به این مطالب ملتفت نباشیم یا متلفت هستیم ولی احتمال می دهیم هر دو طرف بقاء نداشته باشد\_ بلکه زمانی به طویل بودن یک طرف علم پیدا کردیم که متوجه شدیم یک طرف بر فرض حدوثش زائل شده است؛ در این صورت علم اجمالی تنها نسبت به حدوث تنجیز نموده و اصل ترخیصی در طرفین با یکدیگر تعارض می کند ولی چون علم به طویل بودن یک طرف نداشتیم این علم اجمالی نسبت به بقا تنجیز نمی کند لذا وقتی در ادامه به طویل بودن علم پیدا می کنیم علم اجمالی سابق دیگر نسبت به مرحله بقا تنجیز نکرده است و برای اثبات تنجیز به جریان استصحاب بقای فرد مردد نیازمندیم؛ در نتیجه این صورت، داخل محل بحث استصحاب بقای فرد مردد می شود؛ در اینجا اشکال کردیم به این که استصحاب عدم فرد طویل جاری نمی شود، چون این استصحاب قرار است یقین به عدم حدوث فرد طویل را که قبل از علم اجمالی به حدوث احد الفردین وجود داشته، استمرار داده و تا زمان بعد از علم اجمالی (یعنی زمان شک) بکشاند و حال آن که بین یقین به عدم و شک در بقا، فتره ای وجود دارد که در آن نمی توان عدم فرد طویل را استمرار داد و آن فتره، همان زمان علم اجمالی به حدوث احد الفردین است؛ علت عدم امکان استمرار یقین به عدم در این فتره، این است که در فترۀ مذکور، عدم حدوث طویل با عدم حدوث قصیر در تعارض است و همین تعارض منشأ تساقط اصلین شده و مانع اتصال زمان یقین به عدم فرد طویل، به زمان شک در بقایش می شود.

**صورت سوم**: صورت سوم این است که بر خلاف دو صورت سابق، از همان ابتدا علم اجمالی به حدوث احد الفردین نداشتیم بلکه بعد از زمان حدوث، علم اجمالی به آن پیدا کردیم؛ در این صورت علم اجمالی نسبت به حدوث تنجیز نمی کند چون آنچه زمانش گذشته دیگر با علم اجمالی تنجیز نمی شود لذا در مرحلۀ حدوث تعارضی بین اصلین ایجاد نمی شود تا مانع اتصال زمان یقین به شک شود؛ در این صورت استصحاب عدم فرد قصیر جاری نمی شود، چون نسبت به زمان گذشته که جریان استصحاب اثر ندارد و نسبت به زمان کنونی هم یقین به عدم فرد قصیر داریم لذا شک نداریم تا استصحاب عدم فرد قصیر کنیم، بنابراین استصحاب عدم حدوث فرد طویل که نتیجه آن در مرحله بقاء ظاهر می شود مجرا پیدا می کند و با استصحاب فرد مردد معارضه می کند.

**صورت چهارم**: صورت چهارم این است که از همان ابتدا علم اجمالی به حدوث داریم و علم به طویل بودن یک طرف نیز داریم ولی طرف دیگر در مرحلۀ حدوث بی اثر است و در نتیجه حدوثا در مورد آن اصلی جاری نمی شود تا با اصل عدم فرد طویل تعارض کند و در اثر این تعارض اتصال زمان یقین و شک در مورد فرد طویل از بین برود؛ در این صورت استصحاب عدم فرد طویل به دلیل عدم وجود مانع اتصال زمان یقین و شک، ذاتا جاری است و لکن با استصحاب بقای فرد مردد معارض است و در جایی که طرف دیگر محتمل الطول و القصر باشد با استصحاب عدم فرد دیگر هم معارض است و در نتیجه با دو معارض مواجه است یکی استصحاب عدم فرد محتمل الطول و القصر و دیگری استصحاب بقای فرد مردد.

خلاصه این که اشکال معارضه استصحاب بقای فرد مردد، در برخی موارد علم اجمالی وجود دارد و در برخی موارد وجود ندارد حال باید دید در مواردی که معارضه وجود دارد در استصحاب کلی هم معارضه وجود دارد یا نه.

### تفاوت استصحاب فرد مردد با استصحاب کلی در اشکال معارضه

به نظر می رسد استصحاب کلی در جایی که کلی به نحو صرف الوجود ملاحظه شده است با استصحاب عدم فرد طویل معارضه ندارد ملازمه بین بقای کلی و بقای فرد طویل، یک تلازم اتفاقی و موردی است و این گونه نیست که عرف بین حکم ظاهری به وجود کلی و حکم ظاهری به عدم فرد طویل منافاتی ببیند ولی در جایی که کلی به نحو مطلق الوجود ملاحظه شده است استصحاب بقای کلی با استصحاب عدم فرد طویل معارض است چون بین مطلق الوجود کلی و تک تک افراد ملازمه شدید و دائمی وجود داشته و عرف بین بقای کلی ای که در ضمن فرد طویل است و عدم بقای فرد طویل معارضه می بیند چون مقصود از کلی در جایی که به نحو مطلق الوجود ملاحظه شده است همان حصه ای از طبیعت است که در ضمن تک تک افراد موجود بوده و هر کدام از آن حصص نیز حکم مستقل و مجزایی نسبت به حصه دیگر دارد.

**تذکر یک نکته:**

باید دانست که بین وجود فرد و وجود صرف الوجود کلی ملازمۀ دائمی بوده و همین ملازمۀ دائمیه شدت ملازمه ای می آفریند که عرف به دلیل این شدت ملازمه نمی تواند بپذیرد که در مقام ظاهر فرد را باقی بداند ولی کلی را باقی نداند؛ ولی بین عدم فرد و عدم کلی ملازمه دائمی نیست چون ممکن است کلی در ضمن افراد مختلفی باقی باشد و این منافاتی با انتفای یک فرد خاص ندارد. گرچه در این مورد خاص به صورت اتفاقی با توجه به این که سائر افراد معلوم العدم اند می دانیم کلی اگر باقی باشد در ضمن فرد طویل است ولی این ملازمه، موردی و اتفاقی بوده لذا باعث نمی شود عرف در مقام ظاهر بین ثبوت یکی و نفی دیگری منافاتی ببیند.

 ممکن است اشکال شود که وجود فرد با وجود صرف الوجود کلی ملازمۀ دائمی ندارد چون مراد از صرف الوجود کلی، اولین وجود کلی است و این فرد لزوما اولین فرد نیست و ممکن است گاهی صرف الوجود کلی یا همان اولین فرد کلی، در ضمن فرد دیگر محقق شود.

در پاسخ به این اشکال باید گفت مقصود از صرف الوجود کلی، اولین وجود کلی نیست بلکه ما یقابل العدم است بنابراین فرد دوم و سوم نیز در زمان دوم و سوم ناقض عدم هستند، و به همین لحاظ وجودشان با وجود صرف الوجود کلی در زمان دوم و سوم تلازم دائمی دارد هر چند در زمان اول تنها فرد اول بوده است که عدم کلی را منتقض کرده است و صرف الوجود کلی با همان فرد اول محقق بوده است ولی در زمان دوم و سوم بقای صرف الوجود مستند به تمام افراد است نه خصوص فرد اول.

### شباهت فرد مردد با کلی ملحوظ به نحو مطلق الوجود

خلاصه این که اشکال معارضه در استصحاب کلی به نحو مطلق الوجود وارد است و اساسا استصحاب فرد مردد شبیه استصحاب کلی به نحو مطلق الوجود است نه صرف الوجود، چون کلی به نحو مطلق الوجود در واقع به معنای کلی ای است که در ضمن تک تک افراد موجود می باشد و وجودا و عدما ملازم با وجود و عدم هر فرد است و به دلیل همین ملازمۀ دائمی با افراد، در مقام ظاهر نیز با وجود و عدم هر فرد ملازمه دارد.